

وظایف مسلمانان در برابر پیامبر (ص)



از مسائلی که قرآن به آن اهمیت خاصی داده است، وظیفه جامعه اسلامی نسبت به پیامبر گرامی است، ما در این بخش به وظائف دهگانه‌ای که قرآن از آنها یاد می‌کند، اشاره می‌نمائیم و تشریح خصوصیات این وظائف از قلمرو بحث ما بیرون است .

1- اطاعت از پیامبر (ص)

پیامبر گرامی را از آن نظر که وحی الهی را از مقام ربوبی دریافت می‌کند، نبی (آگاه از اخبار غیبی) و از آن نظر که مأمور به ابلاغ پیامی از جانب خدا به مردم است، رسول می‌نامند، پیامبر در این دو مقام، فاقد امر و نهی و اطاعت و عصیان است و وظیفه‌ای جز پیام‌گیری و پیام‌رسانی ندارد و لذا قرآن درباره او می‌فرماید: «ما علی الرسول الا البلاغ و الله یعلم ما تبون و ما تکتمون (مائده / 99): برای رسول وظیفه‌ای جز ابلاغ نیست و خدا از آنچه که آشکار می‌سازید و یا پنهان می‌دارید، آگاه است».

اگر قرآن در قلمرو رسالت، برای رسول حق اطاعت قائل می‌شود و می‌فرماید: «و ما ارسلنا من رسول الا لیطاع باذن الله (نساء / 64): هیچ رسولی را اعزام نکردیم مگر اینکه به فرمان خدا، از او اطاعت شود»، مقصود اطاعت طریقی است نه موضوعی، یعنی به پیام‌های او گوش فرا دهند و به گفته‌های او مانند انجام نماز و پرداخت زکات جامعه عمل ببوشانند، انجام چنین وظائفی در حقیقت، اطاعت فرمان خدا است، نه اطاعت پیامبر، هر چند به صورت ظاهر اطاعت پیامبر نیز به شمار می‌رود و قرآن ماهیت این نوع اطاعتها را در آیه دیگر به صورت روشن بیان می‌کند و می‌فرماید: «من یطع الرسول فقد اطاع الله (نساء / 80): هر کس رسول را فرمان برد، خدا را فرمان برده است».

بنابراین، در بعضی از موارد که قرآن برای رسول به عنوان رسالت حق اطاعت قائل شده است، اطاعت حقیقی او نیست، بلکه اطاعت خدا است و به گونه‌ای به او نیز نسبت داده می‌شود از این جهت قرآن شخصیت رسول را از «مقام رسالت» چنین ترسیم می‌کند:

«انما انت مذکر لست علیهم بمصیطر (غاشیه / 1-22): یادآوری کن تو تذکر دهنده‌ای، نه مسلط بر آنها».

در قلمرو اطاعت: در حالی که رسول گرامی یادآور و آموزنده و پیام‌رسانی پیش نیست، گاهی از جانب خدا دارای مقام امامت شده و «مفترض الطاعة» می‌گردد که با توجه به آن، خود شخصاً دارای مقام امر و نهی می‌شود.

در این قلمرو، پیامبر فقط گزارشگر وحی، و پیام‌رسان الهی نیست، بلکه رئیس دولت اسلامی است که برای تنظیم امور امت، باید به نصب و عزل فرماندهان و قاضیان و اعزام سپاه و عقد معاهدات بپردازد.

رسول گرامی آنگاه حقیقتاً دارای امر و نهی می‌گردد که از طرف خدا به عنوان زمامدار مسلمانان، قاضی و داور آنان، و مدیر کلیه شؤون اجتماعی و سیاسی اقتصادی و دینی معرفی گردد؛ در این هنگام است که او علاوه بر اطاعت طریقی، دارای حق اطاعت موضوعی می‌گردد که فرمانبر از دستورات او مایه پاداش، و نافرمانی موجب کیفر می‌گردد.

قرآن روی اطاعت پیامبر در موارد زیادی تکیه می‌کند و بر مفسر محقق لازم است میان دو نوع اطاعت (طریقی و موضوعی) فرق بگذارد و آیات را بر دو نوع تقسیم کند. الف: گروهی که بر اطاعت رسول فرمان می‌دهند و قرائن گواهی می‌دهد که مقصود از اطاعت او، همان انجام دستورات الهی است که او تبلیغ می‌کند، مانند انجام فرائض و دوری از محرّمات در این صورت اطاعت رسول راهی است برای اطاعت خدا، و خود رسول در حقیقت، اطاعت و عصیانی ندارد.

ب: گروهی که او را به عنوان «اولی الامر» و فرمانده وقاضی و داور معرفی می‌کند و دست او را در تنظیم امور اجتماع باز نهاده و به او حق امر و نهی می‌دهد در چنین مواردی، اطاعت او خود، موضوعیت پیدا می‌کند و دارای احکام و خصائص می‌گردد.

آیات مربوط به بخش نخست به خاطر کثرت، نیاز به بیان ندارد، مهم آیات مربوط به بخش دوم است که برخی را یادآور می‌شویم:

1- «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم (نساء / 59): خدا را اطاعت کنید و رسول و صاحبان فرمان از خود را اطاعت کنید».

شکی نیست که رسول در آیه، خود از افراد «اولی الامر منکم» می‌باشد و به خاطر احترام بیشتر از وی، جداگانه از او نام برده شده، و «اولی الامر» زمامداران واقعی جامعه اسلامی هستند که از جانب خدا به این مقام نائل شده‌اند و به خاطر داشتن چنین مقامی، دارای امر و نهی واقعی بوده و برای خود اطاعت و عصیانی دارند.

2- «فلا و ربک لا یؤمنون حتی یتحکموا فیما شجر بینهم ثم لا یتجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت و یسلموا تسلیماً (نساء / 65): چنین نیست، سوگند به پروردگار تو، مؤمن نخواهند بود مگر این که تو را در اختلافهای خود داور قرار دهند آنگاه از داوری تو در دل، احساس ناراحتی نکنند و کاملاً تسلیم گردند».

در این مورد رسول خدا به صورت قاضی و داور، تجلی نموده و برای حفظ نظام دارای مقام امر و نهی خواهد بود و اگر مطاع نباشد و دستوره‌های او اجراء نگردد، داوری مختل، و هرج مرج بر جامعه حاکم می‌گردد.

3- «فلیحذر الدّین یتخالفون عن امره ان تصیبهم فتنه او یصیبهم عذاب الیم (نور / 63): آنان که با فرمان پیامبر مخالفت می‌ورزند از آن بترسند که فتنه و یا عذاب دردناکی دامنگیر آنان گردد».

جمله «عن امره» حاکی از آن است که پیامبر در این چشم انداز گذشته بر مقام تبلیغ و تبیین شریعت، امر و فرمان دارد که مخالفت آن، دارای واکنش سختی است. مؤید مطلب، این است که آیه مربوط به مسأله جهاد و حضور در میدان نبرد است در این شرائط پیامبر، مبلغ احکام نیست، بلکه فرمانده «واجب الطاعه» است که باید دستوره‌های او مو به مو مورد اجرا قرار گیرد.

4- «انما المؤمنون الذین آمنوا بالله ورسوله و اذا کانوا مع علی امر جامعه لم یذهبوا حتی یستأذنوه ان الذین یستأذنونک الذین یؤمنون بالله ورسوله فاذا استأذنوک لبعض شأنهم فأذن لمن شئت منهم و استغفر لهم الله ان الله غفور رحیم» (نور/62).

«مؤمنان واقعی کسانی هستند که به خدا و رسول ایمان دارند و اگر در امر مهمی با او باشند بدون اذن او به جایی نمی‌روند. آنان که از تو اذن می‌گیرند آنها کسانی هستند که به خدا و رسول او ایمان آورده‌اند در این صورت هرگاه برخی از آنان برای کارهای خود اجازه بگیرند، به آن کس که بخواهی اذن بده و برای آنان طلب آموزش کن، خدا بخشاینده و رحیم است».

الزام به استیجاب به هنگام ترك میدان نبرد و یا به هنگام ترك مجلس که برای مشورت درباره امر مهمی برگزار شده، نشانه مقام و منصب خطیر رسول گرامی است که حرکات و سکنات افراد باید زیر نظر او صورت پذیرد.

5- «النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم (احزاب/6): پیامبر به مؤمنان از خود آنان اولی است» این نوع اولویت که در هیچ تشریحی در جهان نظیر آن دیده نشده است، از جانب «مالک النفوس» به پیامبر افزوده شده که از آن در مصالح جامعه اسلامی بهره بگیرد، و افراد به فرمانهای او گوش فرا دهند و خواست او را بر خواست خود مقدم بدارند و مفاد این آیه در همین سوره به صورت روشن نیز وارد شده چنانکه می‌فرماید:

6- «و ما کان لمؤمن ولا مومنه اذا قضی الله ورسوله امر ان یتولوا الامر من انفسهم و من یعص الله ورسوله فقد ضلّ ضلالاً مبیناً» (احزاب/36).

«بر هیچ مرد و زن مؤمنی آنگاه که خدا و پیامبر او در موردی فرمان دادند هیچ نوع اختیاری در کارشان نیست هر کس که خدا و رسول او را مخالفت کند، آشکارا گمراه شده است».

دادن چنین قدرت و موقعیتی بر پیامبر نشانه دعوت به حکومت فردی و استبدادی شخص نیست زیرا اگر پیامبر خدا يك فرد عادی بود، طبعاً دادن چنین قدرتی به او، جز استبداد و حکومت فرد بر جمع چیز دیگری نبود، در حالی که او چنین نیست او يك فرد وارسته از هر نوع خودخواهی است که جز رضای خدا خواهان چیزی نیست، او در رفتار و گفتار خود، به وسیله «روح القدس» تأیید شده و از هر لغزشی مصون می‌باشد در این صورت امر و فرمان او مظهر فرمان خداست که از زبان او به مردم ابلاغ می‌گردد.

به خاطر چنین عصمت و مصونیتی است که خدا در دو آیه زیر، هر نوع پیشدستی را بر او تحریم می‌کند و می‌فرماید:

7- «یا ایها الذین آمنوا لا تقدموا بین یدی الله ورسوله و اتقوا الله ان الله سمیع علیم (حجرات/1) ای افراد با ایمان بر خدا و رسول او پیشی نگیرید و از (مخالفت) خدا بپرهیزید خدا شنوا و دانا است».

8- «و اعلموا ان فیکم رسول الله لویطعکم فی کثیر من الامر لعیتکم (حجرات/7): بدانید در میان شما است پیامبر خدا اگر در بسیاری از امور از شما پیروی کند شماها به زحمت می‌افتید».

دلایل اطاعت پیامبر بیش از آن است که در این جا منعکس گردید، آنچه مهم است تعیین حدود اطاعت و قلمرو آن است که به گونه‌ای فشرده بیان می‌گردد:

قلمروهای سه گانه اطاعت: با توجه به آیاتی که در زمینه اطاعت رسول گرامی وارد شده می‌توان قلمرو اطاعت او را در زمینه‌های مسائل سیاسی و قضائی و نظامی محدود ساخت.

پیامبر گرامی علاوه بر مقام تبلیغ احکام، رهبر سیاسی و مرجع قضائی و فرمانده کل قوا است و در این زمینه‌ها «نافذ القول» و مطاع می‌باشد و ما در هر مورد، نمونه‌ای را متذکر می‌شویم:

الف: اطاعت در قلمرو مسائل سیاسی: یکی از مسائل حساس به هنگام جنگ، اخبار جبهه‌ها و گزارشهای مربوط به پیروزی و شکست است تصمیم‌گیری در پخش و عدم پخش این گونه گزارشها، نیاز به تفکر و اندیشه، و رعایت مصالح عمومی دارد از این جهت قرآن شخص پیامبر را معرفی می‌کند آنجا که می‌فرماید: «هنگامی که خبری ایمنی بخش یا بیم زا (از پیروزی و شکست) به آنان برسد فوراً آن را پخش می‌کنند و اگر آن را به پیامبر و صاحبان فرمان از آنها ارجاع کنند اهل استنباط و ریشه یاب از آنان، از حقیقت مطلب آگاه خواهند شد (و حقیقت را به آنان بازگو خواهند کرد) اگر کرم و رحمت او نبود همگی جز گروه کمی از شیطان پیروی می‌کردند» (نساء/83).

پخش بی موقع خبر پیروزی چه بسا مایه غرور می‌گردد، همچنانکه اشاعه خبر شکست موجب تضعیف روحیه‌ها می‌گردد و لذا وظیفه مسلمانان جز این نیست که اخبار رسیده را در اختیار پیامبر گرامی و صاحبان فرمان از خود (که به فرمان پیامبر دارای مقاماتی شده‌اند) بگذارند تا آنان پس از ریشه‌یابی و تحقیق، دیگر مسلمانان را از حقیقت امر آگاه سازند، البته این آیه مربوط به رهبری سیاسی پیامبر گرامی است و اگر از «اولی الامر» نام می‌برد منافاتی با رهبری سیاسی رسول خدا ندارد زیرا «اولوالامر» به فرمان او «صاحبان فرمان» و «پیشوایان مردم» می‌گردند بالأخص که از نظر روایات، مقصود از آن «پیشوایان معصوم» است که پس از پیامبر گرامی مرجع سیاسی می‌باشند.

ب: اطاعت در قلمرو مسائل قضائی: اگر پیامبر به حکم این آیه یگانه رهبر سیاسی است به حکم آیات دیگر، یگانه مرجع قضائی نیز می‌باشد و داوران دیگر به فرمان و نصب او رسمیت پیدا می‌کرد و چنانکه می‌فرماید:

«یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم فان تنازعتم فی شئی فردوه الی الله و الرسول ان کنتم تومنون بالله و البیوم الآخر ذلک خیر و احسن تاویلاً» (نساء/59).

«ای افراد با ایمان خدا را اطاعت کنید و پیامبر خدا و صاحبان فرمان از خود را اطاعت نمائید اگر در چیزی نزاع کردید آن را به خدا و پیامبر ارجاع دهید اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید، این برای شما بهتر است و عاقبت و پایان نیکویی دارد».

اگر این آیه دستور می‌دهد که مشکلات قضائی را به خدا و رسول او باز گردانیم مقصود از ارجاع به خدا ارجاع به نماینده او است.

به خاطر همین اصل که پیامبر یگانه مرجع قضایی مسلمانان است، خدا گروهی را که با وجود پیامبر، به حکام باطل مراجعه می‌کردند، سخت نکوهش می‌کند و می‌فرماید:

«ایا ندیدی کسانی را که مدعی ایمان به آنچه که بر تو و بر پیشینیان از تو نازل شده است، می‌باشند، و می‌خواهند مظاهر طغیان (حکام باطل) را به داورى بطلبند و شیطان می‌خواهد آنها را شدیداً گمراه کند» (نساء/60).

مراجعه به طاغوت، دام شیطانی است که می‌خواهد انسانها را از راه راست (داوری پیامبر معصوم) به بیراهه ببرد.

این آیات، پیامبر را یگانه رهبر سیاسی و مرجع قضائی معرفی می‌کند و مسلمانان را موظف می‌دارد که حتماً به او مراجعه کنند و از مراجعه به غیر که همگی مظاهر طاغوت و حکام باطل و خودکامه‌اند، خود داری نمایند و فرمانهای او را محترم بشمارند.

ج: اطاعت در قلمرو مسائل نظامی: قرآن پیامبر را یگانه مرجع نظامی می‌داند به اندازه‌ای که جزئی‌ترین مسائل نظامی باید با اجازه او صورت پذیرد مانند ترك میدان جنگ که باید به اذن او باشد و اگر اذن او نباشد، باید حضور خود را در میدان بر همه چیز مقدم بدانند چنانکه می‌فرماید:

«انما المؤمنون الذين آمنوا بالله ورسوله و اذا كانوا معه على امر جامع لم يذهبوا حتى يستأذنوه» (نور / 62).

«افراد با ایمان کسانی هستند که به خدا و پیامبر او ایمان آورده‌اند آنگاه که در کاری که اجتماع در آن لازم است بدون اجازه او به جایی نمی‌روند».

لفظ «امرجمع» به معنی کار مهمی است که اجتماع مردم در آن لازم است و مصداق واضح آن مسأله جهاد با دشمن و مبارزه با او است و شأن نزول آیه همین معنی را تأیید می‌کند.

اگر پیامبر در این آیات، یگانه رهبر و مرجع در امور سیاسی و قضائی و نظامی معرفی شده به خاطر حفظ مصالح جامعه است که باید تمام تشکیلات در نقطه‌ای متمرکز شده و مدیریت‌های رده‌های گوناگون به مدیریت واحد باز گردد و يك فكر و اندیشه بر تمام تشکیلات سایه افکند.

به خاطر همین مقام نظامی است که خدا اجازه نمی‌دهد (آنگاه که پیامبر مردم را به جهاد دعوت می‌کند) اهل مدینه و باده نشینان آنها، از پیامبر تخلف جویند و برای حفظ جان خود از جان او چشم‌پوشند چنانکه می‌فرماید:

«ما كان لاهل المدينة و من حولهم من الاعراب ان يتخلفوا عن رسول الله و لا يرغبوا بانفسهم عن نفسه» (توبه / 120).

«هرگز بر اهل مدینه و باده نشینان اطراف آن روا نیست که از پیامبر خدا تخلف جویند و برای حفظ جان خود، از او اعراض نمایند».

این آیات که نمونه آنها در قرآن فراوان است ایجاب می‌کند که مسلمانان وظیفه دارند که در مسائل سیاسی و قضائی نظامی و... به او مراجعه کنند و از سخنان او تخلف و تخطی ننمایند و در حقیقت قلمرو لزم اطاعت را روشن می‌سازند.

2- احترام پیامبر (ص)

تکریم بزرگان و ارج نهادن بر شخصیت‌های الهی با اعتقاد به عبودیت و بندگی آنها، تعظیم خدای سبحان است، احترام آنان نه تنها از این نظر است که انسان‌های کاملی بودند که راه سعادت را به روی انسان‌ها گشودند، بلکه در بزرگداشت آنها، انگیزه دیگری در کار است که عارفان را به احترام و تعظیم آنها و می‌دارد و آن، ارتباط محکم و پیوند استوار آنها با خدا است که آبی با او به مخالفت برنخاسته و پیوسته مجریان فرمانهای خدا و پویندگان راه کوی او بودند.

روی این اساس هر نوع تکریم و تعظیمی که از اعتقاد به قداست و طهارت آنها از گناه، و اخلاص و عشق آنان به کسب رضای حق، و فداکاری و جانبازی آنان در گسترش آیین او، مایه بگیرد، در حقیقت تعظیم خدا و عشق به او است و اگر آنان را دوست می‌داریم و احترام می‌گذاریم از این نظر است که آنان خدا را دوست داشته و به او عشق می‌ورزیدند، و خدا نیز آنها را دوست می‌داشت.

قرآن این حقیقت عرفانی را در آیه‌ای بازگو می‌کند و می‌فرماید:

«قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله و يغفرلكم ذنوبكم و الله غفور رحيم» (آل عمران / 31).

«اگر خدا را دوست می‌دارید از من پیروی کنید (در این موقع) خدا شما را دوست می‌دارد و گناهان شما را می‌بخشد و خدا بخشایشگر و رحیم است».

در این آیه مهر به خدا علت پیروی از پیامبر گرامی (ص) معرفی گردیده به گونه‌ای که گواه مدعیان دوستداران خدا، پیروی از رسول گرامی اعلام شده است، و نکته آن همان است که یادآوری شد که هر نوع گرایش به پیامبران از نظر گفتار و رفتار و اظهار مهر و مودت به شخص و مقام آنان، در حقیقت اظهار علاقه به مقام ربوبی است و همگی از يك عشق ریشه‌دار به خدا سرچشمه می‌گیرند.

آیین وهابیت که براسا هدم شخصیت‌ها و نادیده گرفتن مقامات اولیای الهی سرچشمه می‌گیرد، ابراز علاقه را به اولیاء الهی پس از فوت، يك نوع شرك و عبادت اولیاء و احیاناً بدعت و يك نوع عمل نو ظهور تلقی می‌کند، در حالی که سراسر قرآن مملو از احترام به شخصیت اولیاء و انسانهای الهی است که سراپا اخلاص و طهارت و قداست بودند و ما در اینجا بخشی از آیات الهی را وارد بحث می‌نمایم که از دیدگاه يك وهابی (با مقایسه‌هایی که در دست دارد)، دعوت به شرك، و از دیدگاه يك موحد واقعی دعوت به خود توحید است:

در تکریم پیامبر گرامی همین بس که قرآن يك رشته از افعال خدا را در عین انتساب به خود، به رسول گرامی نیز نسبت داده واز هر دو با هم يك جا نام می‌برد و می‌فرماید:

«ولو انهم رضا ما اتهم الله ورسوله و قالوا حسبنا الله سيوتينا الله من فضله ورسوله انا الی الله راغبون» (توبه / 59).

«اگر آنان به آنچه که خدا و پیامبر او داده راضی گردند و بگویند خدا ما را کافی است، خدا از کرمش و پیامبر او به ما می‌دهند ما به سوی خدا توجه داریم».

در حالی که شعار هر مسلمان همان طوری که در آیه یاد شده وارد شده است، جمله «حسبنا الله» است مع الوصف در همین آیه، خدا به اندازه‌ای به پیامبر خود احترام می‌گذارد که نام او را در کنار نام خود آورده و فعل واحد را به هر دو نسبت می‌دهد و می‌فرماید:

1- «سيوتينا الله من فضله ورسوله».

2- «ما اتهم الله ورسوله».

عین همین مطلب در آیه یاد شده در زیر نیز منعکس است:

«يخلفون بالله لكم ليرضوكم و الله ورسوله احق ان يرضوه ان كانوا مؤمنين» (توبه / 62):

سوگند یاد می‌کنند که شماها را راضی سازند که خدا و پیامبر او شایسته‌ترند که آنان را راضی سازند.

جمله «والله ورسوله احق ان يرضوه» آن چنان عظمت رسول گرامی (ص) را ترسیم می‌کند که رضایت او را در کنار رضایت خدا قرار می‌دهد .

2- «و ما تقموا الا ان اغنيهم الله ورسوله من فضله» (توبه / 74): آنان فقط از این انتقام می‌گیرند که خدا و پیامبر او (آنها را) از کرمش بی نیاز ساخته‌اند».

چه احترامی بالاتر از این که «اغناء» و «بی نیاز کردن» که فعل خدا است، به پیامبر خود نیز نسبت می‌دهد و او را نیز مایه بی نیاز شدن مردم معرفی کرده و می‌فرماید: «ان اغنيهم الله ورسوله»

شما اگر نزد وهابیه‌ها بگوئید: بحمدالله خدا و پیامبر او ما را بی نیاز ساختند! فوراً شما رامتهم به شرك کرده و می‌گویند تو مشرکی زیرا کار خدا را به غیر او نسبت دادی

ولی غافل از آنست که قرآن می‌فرماید: «ان اغنیهم الله و رسوله».

این نوع از نسبتها در عین واقعیت و صحت، يك نوع ارج گذاری بر پیامبر (ص) است .

4- «و سیری الله عملکم و رسوله ثم تردون الی عالم الغیب و الشهادة فینتکم بما کنتم تعملون» (توبه /94).

«خدا و رسول او اعمال شما را می‌بینند و سپس به سوی کسی که از آشکار و پنهان آگاه است باز گردانیده می‌شود و از آنچه انجام می‌دهید شما را با خبر می‌کند».

5- «و لما را المؤمنون الاحزاب قالوا هذا ما و عدنا الله و رسوله و ما زادهم الا ایماناً و تسلیماً» (احزاب /22).

«آنگاه که افراد، «احزاب» را دیدند گفتند که این همان است که خدا و پیامبر او به ما وعده داده، خدا و پیامبر او راست گفته‌اند و این کار (تلاقی با احزاب) جز ایمان و تسلیم، چیزی بر آنها نیفزود».

این آیات در عین حقیقت و درست بودن نشانه عظمت و قداست رسول خدا است، و بیانگر آن است که شایسته است که فعل واحدی به هر دو (خدا و رسول) نسبت داده شود، هر چند نسبت آن به خدا، به صورت استقلالی و به پیامبر او به صورت اکتسابی و وابستگی است.

شیوه معاشرت بیانگر پایه ایمان است: اگر قرآن به تکریم و تعظیم پیامبر دعوت می‌کند، به خاطر این است که شیوه معاشرت فردی با فرد دیگر نشانه پایه عقیده و ایمان او به عظمت و موقعیت طرف است .

درست است که پیامبر گرامی در زندگی زاده و وارسته بود، و از تظاهر به مناصب سیاسی و قضائی و نظامی خودداری می‌کرد و با یاران خود «حلقه وار» بدون اینکه مجلس صدر و ذیل پیدا کند، می‌نشست، ولی این کار نباید سبب شود که مسلمانان در معاشرت خود، موقعیت او را نادیده بگیرند، و آداب و مراسم شایسته به مقام پیامبر را رعایت نکنند.

آیات وارد در مورد احترام پیامبر، بر دو گروهند:

1- آیاتی که به طور کلی دستور احترام می‌دهد.

2- آیاتی که انگشت روی موارد جزئی می‌گذارد و نمونه‌هایی را ارائه می‌کند ما در این بخش از هر دو قسمت آیاتی را متذکر می‌شویم:

الف: دعوت به تکریم و احترام

قرآن در آیاتی جامعه اسلامی را به تکریم و بزرگداشت پیامبر دعوت می‌کند و می‌فرماید: «انا ارسلنا شاهداً و مبشراً و نذیراً لتؤمنوا بالله و رسوله و تعزروه و توقروه و تسبحوه بکرة و اصیلاً» (فتح /8-9).

ما تو را ای پیامبر! گواه و بشارت دهند و بیم دهنده فرستادیم تا به خدا و رسول او ایمان بیاورید و او را کمک و احترام کنید و او (خدا) را صبح و عصر تسبیح بگوئید».

در آیه یاد شده قبل از جمله‌های «و تعزروه و...» جمله «لتؤمنوا بالله و رسوله» وارد شده است اکنون باید دید مرجع ضمائر «و تعزروه و توقروه و تسبحوه بکرة و اصیلاً» چیست؟

هرگاه بگوئیم هر سه ضمیر به لفظ «الله» بر می‌گردد، در این صورت احکام وارده در آیه مربوط به خدا بوده و از قلمرو بحث ما خارج خواهد بود.

ولی اگر بگوئیم دو ضمیر نخست در جمله‌های (تعزروه و توقروه) مربوط به «رسول» است و ضمیر سوم در جمله «وتسبحوه» مربوط به خدا است، طبعاً دو حکم نخست (نصرت پیامبر و تکریم او) وظیفه اسلامی هر مسلمانی نسبت به پیامبر خواهد بود.

از این جهت برخی از «قراء» پس از جمله «توقروه» وقف را لازم دانسته تا احکام مربوط به پیامبر، با حکم مربوط به خدا، به هم آمیخته نشود.

البته در متن آیه گواهی بر تعیین یکی از دو احتمال وجود ندارد اما با توجه به این کار آیه دیگر لفظ «عزروه» را درباره وظیفه مؤمنان نسبت به پیامبر به کار برده است می‌توان گفت که احتمال دوم بر احتمال نخست برتری دارد چنانکه می‌فرماید:

«فالدین آمنوا به عزروه و نصره و اتبعوا النور الذی انزل مع اولئک هم المفلحون» (اعراف /157)

«آنانکه به او ایمان آورده و او را گرامی داشته و یاری نموده‌اند و از نوریکه همراه او نازل شده پیروی نموده‌اند آنان رستگارانند».

و نیز درباره مطلق پیامبران می‌فرماید:

«و امنتم برسلی و عزرتوهم و افرضتم الله قرصاً حسناً» (مائده /12).

«به پیامبران من ایمان آورید و آنان را یاری نمودید و خدا را وام نیکو داده‌اید؟».

در این آیه نیز خود مؤمنان را به «احترام» پیامبران دعوت می‌کند.

ب: ممانت در سخن گفتن

در این مورد به آیاتی که در سوره «حجرات» وارد شده است، اکتفاء می‌ورزیم:

«یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصوتکم فوق صوت النبی ولا تجهروا له بالقول کجهر بعضکم لبعض ان تحبط اعمالکم و انتم لا تشعرون» (حجرات /2).

«ای افراد با ایمان! صدای خود را بلندتر از صدای پیامبر نکنید و با او بلند سخن نگوئید (فریاد نزنید) همانطور که با یکدیگر بلند سخن می‌گوئید، تا مبادا پاداش عمل شما بدون توجه از بین برود».

2- «ان الذین یغضون اصواتهم عند رسول الله اولئک الذین هم مغفرون لهم مغفرة و اجر عظیم» (حجرات /3).

«آنهاست که از صدای خویش در (محضر پیامبر) می‌کاهند، کسانی هستند که خداوند دل‌های آنان را برای پرهیزگاری آزموده است برای آنان آمرزش و پاداشی بزرگ است».

3- «ان الذین ینادونک من و راء الحجرات اکثرهم لا یعقلون» (حجرات /4)

«آنان که تو را از بیرون اطاق بلند صدا می‌زنند بیشترشان نمی‌فهمند».

4- «ولو انهم صبروا حتی تخرج الیهم لکان خیراً لهم و الله غفور رحیم» (حجرات /5).

«اگر آنان صبر می‌کردند تا خود بیرون آئی برای آنها بهتر بود، خداوند آمرزنده و مهربان است».

جامعه خشن: پیامبر که دارای روح لطیف و فردی آزاده بود، گرفتار افرادی شده بود که از بسیاری از مزایای اخلاقی دور بودند و با شخصیتی مانند رسول اکرم طوری سخن می‌گفتند که گوئی با يك فرد چوپان سخن می‌گویند.

در سال نهم هجرت که آن را «عام الوفود» می‌نامند، هیئت و دسته‌های مختلفی از قبائل اطراف برای تشریف به اسلام به مدینه می‌آمدند، و وقت و بی وقت پشت در اطاق پیامبر که با مسجد چندان فاصله نداشت می‌ایستادند، فریاد می‌کشیدند که «یا محمد اخرج: ای محمد از اطاق بیرون بیا!» 1 این کار علاوه بر این که استراحت رسول خدا را بهم می‌زد یک نوع بی احترامی به شخصیتی مانند پیامبر (ص) بود و لذا قرآن در آیه چهارم این سوره این گونه افراد را کم فهم و بی خرد شمرده است. او نه تنها در این قسمت از آداب معاشرت، از بیگانگان و عربهای بیابانی ناراحتی داشت، بلکه برخی از یاران و اصحاب نزدیک آن حضرت هم، ادب سخن را در محضر وی مراعات نمی‌کردند.

بخاری محدث معروف جهان تسنن می‌نویسد: هیئتی به نمایندگی از قبیله «بنی تمیم» وارد مدینه شد، هر کدام از ابی‌بکر و عمر، شخصی را برای ملاقات با آنها معین نمودند، اختلاف آنان در تعیین آن فرد منجر به مشاجره شد و داد و فریاد آنان در محضر پیامبر (ص) باعث رنجش خاطر او گردید برای جلوگیری از تکرار این حرکات ناشایست در محضر آن پیشوای بزرگ، آیه دوم و سوم نازل گردید و این عمل را آنچنان بد شمرد که نتیجه آن «حیط» اعمال معرفی گردید. 2 این احترامات مخصوص زمان پیامبر نیست - اگر پیامبر در حال حیات احترام دارد پس از وفات نیز همان احترام را خواهد داشت، حتی موقعی که عایشه در شهادت حسن بن علی (ع) در کنار قبر پیامبر (ص) سروصدا به راه انداخت و به کمک دسته‌ای از دفن فرزند پیامبر کنار قبر جدش جلوگیری به عمل آورد، حسین بن علی (ع) برای خاموش کردند وی این آیه را خواند:

«یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی» سپس این جمله را فرمود: «ان الله حرم من المؤمنین امواتا ما حرم منهم احياء: خداوند انجام هر نوع عملی را که درباره شخص مؤمن در حال حیات او تحریم کرده، در حال مرگ وی نیز تحریم نموده است» 3 همانطور که دانشمندان از این آیه فهمیده‌اند این قبیل احترامات به پیامبر عظیم اختصاص ندارد، بلکه همه پیشوایان اسلام، و علما و اساتید و پدران و مادران و عموم بزرگان از این گونه احترامها باید برخوردار باشند، از این جهت در حرما و آستانه‌های مقدس، باید از داد و فریاد و امثال آن، خودداری نمود.

3- مجادله با پیامبر ممنوع است

مجادله و استدلال با مسلمات طرف بر ضد او، یکی از طرق استدلال است که در اسلام به آن دعوت شده است آنجا که خدا به پیامبر دستور می‌دهد که «وجادلهم بالتی هی احسن» (نمل/ 125) با آنه با شیوه‌زیبا به جدال برخیز.

ولی مع الوصف مجادله و مناقشه با پیامبر حرام و ممنوع است و مقصود آن همان «مراء» و تعصب بر باطل می‌باشد، چنانکه می‌فرماید:

«و من یشاقق الرسول من بعد ما تبین له الهدی و یتبع غیر سبیل المؤمنین نوله ما تولى و نصله جهنم و ساءت مصیرا» (نساء/ 115).

«هر کس که با پیامبر پس از روشن شدن نشانه حق، به جدال برخیزد و از غیر راه مؤمنان پیروی کند وارد دوزخ می‌سازیم چه سرانجام بدی است.»

جمله «من بعد ما تبین له الهدی» بیانگر همین واقعیت است و این که هدف را «مناقشه» حقیقت یابی نبوده و جز لجاجت، چیزی در کار نباشد.

با این بیان مفاد دیگر آیاتی که مجادله با پیامبر را نکوهش می‌کند، روشن می‌گردد چنانکه می‌فرماید:

«یجادلونک فی الحق بعد ما تبین (انفال/ 6): با تو پس از روشن کردن واقعیتها مجادله می‌کنند.»

این نوع مجادله‌ها که برای حقیقت یابی و واقع بینی صورت نمی‌گیرد، حرام و ممنوع است ولی اگر طرف به خاطر درک حقیقت از در جدال وارد شود و سرانجام پس از روشن گشتن حق، از حق پیروی نماید هرگز حرام نبوده و پیامبر نیز به این نوع مذاکره‌ها گوش فرا می‌دهد و مجادله مردم نجران با پیامبر این نوع از مجادله بود قرآن آن را در سوره آل عمران آیه‌های 59 - 60 نقل نموده است .

4- رعایت وقت پیامبر (ص)

برخی از یاران پیامبر خواستار آن بودند که پیامبر وقت خصوصی در اختیار آنان بگذارد ولی موافقت با این درخواست، مایه اتلاف وقت گرانبهای پیامبر بود.

از طرف دیگر بستن این باب به طور کلی مقرون به مصلحت نبود، زیرا چه بسا مطالبی باید به طور خصوصی به پیامبر برسد و دیگری از آن آگاه نگردد، در این موقع برای جلوگیری از تقویت وقت پیامبر، مقرر شد که هر کس بخواهد، با پیامبر خصوصی سخن بگوید، باید قبلاً مبلغی به عنوان صدقه بپردازد تا از این طریق، فقط کسانی که واقعاً کار جدی دارند، به طور خصوصی سخن بگویند.

این حکم الهی روی مصالحی هر چند بعدها نسخ شد ولی عملاً ثابت نمود که این گروه برای وقت گرانبهای پیامبر به اندازه یک دینار ارزش قائل نبودند و لذا پس از نزول آیه احدی از آنان حاضر به «نجوی» با پیامبر نشد زیرا شرط لازم آن این بود که یک دینار، قبلاً به عنوان «صدقه» بپردازند فقط در این میان، امیرمؤمنان به این آیه عمل نمود و چون کار ضروری داشت یک دینار صدقه داد آنگاه با پیامبر به «نجوی» پرداخت.

مجاهد وقتاده می‌گویند: احدی پس از این حکم با پیامبر «نجوی» نکرد جز علی بن ابی طالب (ع) یک دینار صدقه داد و به طور خصوصی با پیامبر به سخن پرداخت 4. قرآن در این مورد می‌فرماید:

«یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجویکم صدقة ذلك خیرکم و اطهر فان لم تجدوا فان الله غفور رحیم ءاشفقتم ان تقدموا بین یدی نجویکم صدقات فاذلم تغفلوا و تاب الله علیکم فاقیموا الصلوة و اتوا الزکوة و اطیعوا الله و رسوله و الله خیر بما تعملون» (مجادله/ 12-13).

«ای افراد با ایمان هر موقع بخواهید با پیامبر سری سخن بگوئید، پیش از آن صدقه‌ای بدهید این کار برای شما نیکو و مایه پاکیزگی است اگر چیزی برای دادن صدقه نیافتید در این صورت خدا آمرزنده و مهربان است، آیا از «فقر» ترسیدید، از اینکه پیش از «نجوی» صدقه‌ای بدهید اکنون که انجام ندادید و خدا نیز توبه شما را پذیرفت نماز را بپا دارید و زکات بدهید، خدا و پیامبر او را اطاعت کنید، خدا از آنچه که انجام دهید آگاه است.»

5- ایذاء و آزار پیامبر حرام است

یکی از محرمات در اسلام، ایذاء مسلمان است و این حکم به پیامبر اختصاص ندارد ولی تحریم آن درباره پیامبر، از تأکید بیشتری برخوردار است از این جهت در آیات قرآن روی تحریم ایذاء پیامبر تأکید شده می‌فرماید:

«ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنيا و الآخرة و اعدالهم عذاباً مهیناً» (احزاب/ 57)

«انان که خدا و پیامبر او را آزار می‌دهند، در دنیا و آخرت، مورد لعن الهی قرار می‌گیرند و برای آنان در آخرت عذاب خوار کننده‌ای است.»

روح هر چه لطیف‌تر شد، تأثیر او از کارهای ناشایست و خارج از حدود ادب بیشتر می‌شود از این جهت قرآن اموری را متذکر می‌گردد که مایه ایذاء پیامبر بود هر چند آنان

به آن توجه نداشتند و بخشی از این امور در سوره احزاب آیه 53 وارد شده است:

«یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن لکم الی طعام غیر ناطرین انیه ولكن اذا دعیتم فادخلوا فاذا طیتم فانثشروا ولا مستانسنین لحدیث ان ذلکم کان یودی النبی فیستحیی منکم و الله لا یتستحیی من الحق».

: ای افراد با ایمان به خانه‌های پیامبر وارد نشوید، مگر اینکه به شما اذن دهند (و اگر برای صرف طعام دعوت شدید، پیش از موعد نیاید) و در انتظار وقت غذا ننشینید وقتی دعوت شدید وارد شوید، هنگامی که غذا صرف کردید متفرق شوید، به بحث و گفتگو ننشینید این کار پیامبر را ناراحت می‌کند و از شما شرم می‌کند ولی خدا از بیان (حق) شرم ندارد».

در این آیه اموری که مایه ناراحتی روحی پیامبر بود و یاران از آنها غفلت داشتند بازگو شده است و آنها عبارتند از:

1- بدون اذن وارد خانه پیامبر نشوید.

2- در صورتی که برای صرف طعام دعوت شده‌اند، پیش از موعد مقرر نیابند و در انتظار وقت غذا ننشینند.

3- پس از صرف غذا متفرق شوند و خانه رسول خدا را خانه انس قرار ندهند زیرا این کار وقت پیامبر را می‌گیرد، و او را از انجام اموری بزرگ که بر عهده او است، باز می‌دارد.

در آیه دیگر یکی از مظاهر ایذاء پیامبر، اتهام «خوش باوری» «خوش بینی» به او زدن است چنانکه می‌فرماید:

«و منهم الذین یؤذون النبی و یقولون هو اذن قل اذن خیر لکم یؤمن بالله و یؤمن للمؤمنین و رحمة للذین آمنوا منکم و الذین یؤذون رسول الله لهم عذاب الیم» (توبه / 61)
«از منافقان کسانی هستند که پیامبر را اذیت می‌کنند و به او می‌گویند خوش باور و گوش است (به سخن همه هر چه هم ضد و نقیض باشد گوش فرا می‌دهد) بگو خوش باور بودن او به نفع شما است، او به خدا ایمان دارد و به نفع مؤمنان تصدیق می‌کند، و برای آنان که فرستاده خدا را اذیت می‌کنند، عذاب دردناک است».
البته مقصود از «خوش بینی» این نیست که او در همه جا به طور جدی تصدیق می‌کند، زیرا چنین چیزی امکان ندارد و هیچ گاه به نفع جامعه اسلامی نیست، بلکه مقصود این است که سخنان همه را می‌شنود، و به ظاهر هیچ کس را تکذیب نمی‌کند ولی در مقام عمل، به تحقیق می‌پردازد.

2- وظیفه مسلمانان نسبت به فرزندان او

شعار همه پیامبران الهیه این است:

«و ما اسلکم علیه من اجر ان اجری الا علی رب العالمین» (شعراء / 109)

از شما برای اداء پیامهای خدا مزد و پاداشی نمی‌طلبیم، پاداش فقط بر پروردگار جهان است».

اصولاً کاری که برای خدا است باید مزد آن نیز بر عهده او باشد و نباید از دیگران مطالبه شود.

گذشته از این، اعمال ارزشمند و بزرگ آنان بالاتر از آن است که بتوان با درهم و دینار بر آنها ارزش گذارد و آن را با «زخارف» دنیا معاوضه نمود.

از این جهت قرآن پاداش پیامبر را چنین معرفی می‌کند: و می‌فرماید:

«وان لك لاجراً غیر ممنون» (قلم / 3) برای تو پاداش عاری از منت است».

ولی در عین حال قرآن در آیه‌ای به گونه دیگر سخن می‌گوید و یادآور می‌شود که پاداش تلاشهای من در راه هدایت شما مودت نزدیکان من است:

«قل لا اسئلكم علیه اجرا الا المودة فی القربی (شوری / 23).

بگو مزد و پاداشی از شما نمی‌خواهم جز دوستی نزدیکان من».

و در آیه دیگر یادآور می‌شود که اجر و پاداشی که از شما خواسته‌ام به نفع شما است چنانکه می‌فرماید:

«قل ما سئلكم من اجر فهو لکم ان اجری الا علی الله و هو علی کل شیء شهید» (سبأ / 47).

«بگو آنچه را که به نام مزد طلبیده‌ام به سود شما است، اجر من بر خدا است و او بر همه چیز شاهد و ناظر است»

زیرا همین دوستی خاندان رسالت، که در آیه 23 شوری اجر رسالت قرار گرفته است صد در صد آثار تربیتی داشته و باعث ارتباط نزدیک با آن بزرگوار می‌باشد چون

دوست داشتن گروهی که جانسین پیامبر و بازگو کننده احکام و مربی جامعه اسلامی هستند، پیوسته ملازم با آگاهی انسان از فروع و اصول اسلام و موجب اطاعت و پیروی از دستورات آنان است، در این صورت دوستی آنان مایه نجات جامعه و سعادت اجتماع مسلمین است و نفع چنین مودتی به خود جامعه باز می‌گردد و در نتیجه،

درخواست مودت نسبت به اهل بیت، دربرگیرنده درخواست عمل به متن شریعت است و در حقیقت درخواست چنین پاداشی بسان درخواست پزشک معالج در مثال زیر

است:

پزشک معالجه بیماری را به طور رایگان معالجه می‌کند و پس از معاینه دقیق نسخه بلند بالائی می‌نویسد و اظهار می‌دارد که من از تو هیچ نوع پاداشی نمی‌طلبم جز

این که به این نسخه عمل کنی.

هر شنونده به روشنی قضاوت می‌کند و می‌گوید پزشک از چنین بیماری اجر و پاداش نخواسته است و اگر می‌گوید پاداش من این باشد که به این نسخه عمل نمائی،

پاداش صوری و ظاهری است و در حقیقت پاداش نیست .

و مناسب است که در این زمینه حدیثی از خاندان رسالت ذکر نمایم. حدیثی را که شیخ طوسی در امالی خود از امام باقر نقل کرده است یادآور می‌شویم. اما باقر به

جابرین بزید جعفی فرمود:

«ای جابر آیا کافیسست که انسان تنها خود را به تشیع نسبت دهد و ما اهل بیت را دوست بدارد؟ بخدا سوگند شیعه واقعی ما کسی است که تقوی را پیشه خود سازد

و خدا را اطاعت کند. (تا آنجا که می‌فرماید) جابر! این سو و آن سو مرو، فکر نکن که برای آدمی کافی باشد که بگوید: علی را دوست دارم در حالیکه از نظر عمل با او

همراه نباشد، اگر بگوید: پیامبر خدا را دوست می‌دارم و رسول خدا (ص) افضل از علی است، اما از کردار و رفتار او پیروی نکند، محبت رسول خدا او را سودی نخواهد

بخشید.

از مخالفت خدا بپرهیزید، و بدانید میان خدا و انسانی خویشاوندی نیست، بهترین بندگان و گرامی‌ترین آنان نزد خدا پرهیزگارترین آنها است».

آری آنجا که محبت با پیروی از گفتار و رفتار پیشوایان اسلام توأم باشد، تبعاً خود محبت نیز بی پاداش نبوده و بحکم گفتار پیامبر گرامی (ص) «حبُّ علیِّ حسنةٌ» تبعاً

خود محبت و مودت بی اجر نخواهد بود. بنابراین محبت اهل بیت در حالی که مایه پیروی از اهل بیت است و در عین حال در صورت توأم بودن با عمل، ثواب نیز خواهد

داشت .

از این جهت استاد شیعه و مرحوم شیخ «مفید» می‌گوید:

استثناء مودت در قریبی از جمله قبل، استثنای منقطع است 5 نه متصل. زیرا مودت در قریبی، پاداشی نیست که در مفهوم «اجر» داخل شده باشد و سپس به وسیله کلمه استثناء (الا) خارج گردد، بلکه مودت به خویشاوندان از اول در مفهوم «اجرا» داخل نبود تا خارج گردد، بلکه درخواست فوق‌العاده‌ای است که از امت شده است. و این نوع استثناء در قرآن و کلمات عرب فراوان به چشم می‌خورد چنانچه قرآن مجید در باره اهل بهشت چنین می‌فرماید: «لا یسمعون فیها لغوا الا سلاماً» (مریم / 62): در آنجا سخن بیهوده نمی‌شنوند جز سلام» در حالی که گفتار دور از لغو در این آیه (سلام) از نظر موضوع داخل در لغو نیست که از آن خارج گردد.

مؤید این مطلب (هدف از دوست داشتن اهل بیت، تحکیم روابط و استفاده از علوم و معارف آنها است) روایات متواتری است که از پیامبر گرامی پیرامون مودت اهل بیت خود ارد شده است، پیامبر به وسیله حدیث ثقلین 6 و حدیث سفینه 7 به مردم دستور می‌دهد که اصول و فروع حلال و حرام خود را از این خاندان فرا گیرند و برنامه زندگی خود را با گفتار و رفتار آنان تطبیق دهند. با در نظر گرفتن این مراتب روشن می‌گردد که مقصود از ایجاب مودت و محبت خاندان معصوم پیامبر، جز این نیست که مردم در شؤون دینی و دنیوی خود به آنان رجوع کرده و از رجوع به گروه‌های دیگر که پیراسته از گناه یا خطا نیستند، بپرهیزند. هدف از الزام مودت آنان جز وسیله جوئی برای بقای دین، و آگاهی مردم از متن شریعت و عمل مردم به دستورات دین، چیز دیگری نیست. شکی نیست که دوستی با این خاندان و مراوده با آنان، مایه آگاهی انسانهای تشنه، از حقائق نورانی اسلام، و موجب تکامل فکری و علمی امت است و آگاهی از متن شریعت، انسان را به سوی عمل کشیده سرانجام انسان، راهی به سوی خدا پیدا می‌کند.

8- درود بر پیامبر (ص)

قرآن یکی از وظایف مؤمنان را این می‌داند که بر او درود بفرستند چنانکه می‌فرماید: «ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیماً» (احزاب / 56). «خدا و فرشتگان بر پیامبر درود می‌فرستند ای افراد با ایمان بر او درود بفرستید، و تسلیم وی شوید». محدثان نقل می‌کنند: وقتی این آیه نازل گردید مردم از پیامبر پرسیدند که چگونه بر تو درود بفرستیم پیامبر فرمود: بگوید: «اللهم صل علی محمد و آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم» 8

9- خیانت بر پیامبر (ص) حرام است

خیانت بر مؤمن مطلقاً حرام و درباره پیامبر گرامی این حرمت از تأکید بیشتری برخوردار است قرآن در این مورد می‌فرماید: «یا ایها الذین آمنوا لا تخونوا الله و الرسول و تخونوا اماناتکم و انتم تعلمون» (انفال / 27). «ای افراد با ایمان! خدا و پیامبر او را خیانت نکنید و به امانت‌های خود خیانت موزید در حالی که می‌دانید». آیه درباره «ابولبابه» نازل شده که در کتاب‌های تفسیر و سیره پیامبر وارد شده است.

10- درخواست استغفار از پیامبر (ص)

درهای رحمت خدا و مغفرت و آمرزش او، به روی بندگان باز است، این فیض گاهی بدون واسطه و احیاناً از طریق اولیای او به افراد می‌رسد از این جهت قرآن گنهکاران را دستور می‌دهد که برای تحصیل مغفرت او، حضور پیامبر برسند و از او درخواست کنند که درباره آنان از خدا طلب مغفرت کند و در این حالت دعای او مستجاب می‌باشد و در پوشش مغفرت او قرار می‌گیرند چنانکه می‌فرماید:

«ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک فاستغفروا الله و استغفر لهم الرسول لوجدوا الله تواباً رحیماً» (نساء / 64).

«هر گاه آنان که بر خویشی ستم کردند پیش تو می‌آمدند و خود طلب مغفرت کرده و پیامبر نیز درباره آنان طلب آمرزش می‌کرد، خدا را توبه‌پذیر و رحیم می‌یافتند.» در آیه دیگر منافقان را مذمت می‌کند و یادآور می‌شود که: وقتی به آنان گفته می‌شود که به حضور پیامبر رسند تا وی درباره آنان طلب مغفرت کند سرهای خود را به عنوان اعتراض به عقب بر می‌گردانند، چنانکه می‌فرماید:

«و اذا قیل لهم تعالوا یتستغفروا لکم رسول الله لولوا یرسهم و رایتهم یصدون و هم مستکبرون» (منافقون / 5).

«همانطور که فیض مادی از طریق اسباب ظاهری به انسانها می‌رسد، مثلاً اشعه حیات بخش به وسیله خورشید در اختیار ما قرار می‌گیرد، همچنین فیض معنوی خدا، گاهی بدون واسطه و گاهی از طریق پیامبران و اولیای خدا به انسانها می‌رسد و این حقیقت در دو آیه دیگر کاملاً متجلی است:

1- خدا به پیامبر دستور می‌دهد که در حق مؤدیان زکات، دعا کند زیرا دعای وی مایه سکونت و آرامش خاطر آنها است چنانکه می‌فرماید: «وصل علیهم ان صلوتک سکن لهم (توبه / 103): درباره آنان دعا کن، زیرا دعای تو مایه آرامش خاطر آنان است».

2- این حقیقت به اندازه‌ای روشن بوده که فرزندان گنهکار یعقوب به خاطر پرورش در خانه وحی به آنان توجه داشتند و آنگاه که پرده از راز آنان برافتاد، از پدر درخواست استغفار کرده گفتند: «قالوا یا ابانا استغفر لنا ذنوبنا انا کنا خاطئین قال سوف استغفر لکم ربی انه هو الغفور الرحیم» (یوسف آیه‌ها 97 و 98). «گفتند پدرجان برای ما درباره‌گناهان طلب آمرزش بنما زیرا ما خطا کار بودیم (یعقوب گفت به همین زودی برای شما طلب مغفرت می‌نمایم، او بخشایشگر و رحیم است».) تا اینجا وظائف مهم مسلمانان درباره پیامبر خدا روشن گردید، هر چند دائر وظائف گسترده‌تر از این است ولی این ده وظیفه به عنوان بارزترین وظائف بیان گردید.

پی‌نوشتها:

1- نور الثقلین، ج 5، ص 80.

2- التاج، ج 4، ص 213 - 214.

3- نورالثقلین، ج 5، ص 80 - 81.

4- مجمع البیان، ج 5، ص 152.

- 5- امالی شیخ طوسی، مجلس یوم التروییه جزء دوم، ص 95، چ سنگی.
- 6- در مورد حقیقت «استثناء منقطع» به جلد چهارم «مفاهیم القرآن» مراجعه بفرمائید.
- 7- «انی تارك فيكم فيكم الثقلين كتاب الله و عترتی: من در میان شما دو چیز گرانبها می‌گذارم یکی کتاب خدا و دیگر عترت من».
- 8- «مثل اهل بیتی کسفینه نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق: خاندان من بسان کشتی نوح است که هر کس بر آن سوار گشت نجات یافت، وگروه مخالف غرق گردید.»
- 9- مسند الشافعی، ج 2، ص 97.

منبع: تفسیر منشور جاوید، آیت الله سبحانی